

خروشِ دادخواهی



فرو ریزد این دستگاهِ فساد
برآید ز ویرانه بنیادِ داد

خروش دادخواهی

بازآفرینی حماسی و ادبی از زبان شاهزاده رضا پهلوی

چنین گفت فرزند ایران زمین
چهل سال و هفت است خون ریختید
ز تاراج این خاک گشتید مست
به قاجار بنگر، به این حاکمان
پدر با نیایم به پا خاستند
ز مشروطه تا انقلاب سپید
بنا شد دبستان و دانش سرا
گشودند ره تا ببالد وطن
ز هر سو خروش است: «جاوید شاه»
مراد از چنین بانگ، آزادگی ست
جوانان ایران به خون خفته اند
به هر خانه مادر سیه پوش شد
مرا با ستمکار پیوند نیست
ز چنگ عدالت نباشد گریز
سلاح ستم را رها کن، بیا
بگو: «من به نیرنگ دین باختم
دو دستت به بالا ببر این زمان
به پیش عدالت حسابی دهید
اگر باز بر ظلم بندید دل
بماند ز بیدادتان یادگار
فرو ریزد این دستگاه فساد

به بیدادکاران بی مهر و دین:
به خاک وطن زهر آمیختید
به خون جوانان بیالوده دست
ببین رنج ایران در این سالیان
به نام وطن خانه آراستند
وطن جامه ای تازه بر تن کشید
به دانش شود جان مردم رها
که آباد گردد سرای کهن
به آزادگی دل سپرد این سپاه
پیامش رهایی و آسودگی ست
پدرها از این داغ آشفته اند
خروش وطن کی فراموش شد؟
به جز داد و مردم مرا بند نیست
دگر بس کنید این جدال و ستیز
به مردم پیوند، بی ادعا
ستم را به نام خدا ساختم»
که شاید ببخشندت این مردمان
ز خون جوانان جوابی دهید
شود تخت بیداد مدفون به گل
سیه نامه ای تا ابد شرمسار
برآید ز ویرانه بنیاد داد